

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو  
۲۹ اکتوبر ۲۰۲۲



داکتر محمد قراگوزلو

## شکوه خیزش جویندگان شادی

### ۵. رژیم چنج و دولت در تبعید؟ Oh! Come on!

**در آمد!** با این فرض که مخاطب عزیز ما از چند و چون کلی حوادث مهم پیشینی این داستان آگاه است اجازه دهید روایت را از جایی شبیه نیمه آن آغاز کنیم. از واقعه‌ای کلیدی در جهان پسا ۱۱ سپتمبر. هرچند اندک تأملی در عنوان بحث نهیب می‌زند که کمی به پیش تر بازگردیم و از سوراخ کلید هم که شده به تحولات ارتجاعی موسوم به "انقلاب رنگی یا مخملی" و "رژیم چنج" متعاقب فروپاشی شوروی و دوران پسا دیوار بنگریم. زمانی که قدر قدرتی امپریالیسم امریکا آغاز شده و یک‌ه بزنان ناتو سر تمام گردنه‌ها را گرفته بودند. با این حال ورود به چنین مقولاتی فی‌الحال از مجال این مجمل خارج است و خواننده را تا حدودی به حاشیه می‌برد و از نکات مورد نظر نویسنده دور می‌کند. در نتیجه به پنج شش ماه پس از ۱۱ سپتمبر بر می‌گردیم تا شکل ویژه‌ای از "رژیم چنج" را در افغانستان به سرعت دوره کنیم و نشان دهیم که اتخاذ چنان روشی برای ایران (تشکیل دولت در تبعید مطابق با آنچه رضا پهلوی اخیراً گفته است) چقدر موهوم است. مثل همیشه مباحث ما جدی و سیاسی خواهد بود و مستقل از کنایات و اشارت‌ها – به منظور پرهیز از طرح نام کسان – مطلقاً از ادبیات زشت و سخیف و نازل طیف‌های اطراف جناب پهلوی (فرشگرد و امثالهم) فاصله خواهد داشت.

### اجلاس بن و نخستین رژیم چنج پسا ۱۱ سپتمبر!

دقیقاً ۳۶ روز پس از واقعه ۱۱ سپتمبر یعنی در تاریخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۱ ( ۱۵ مهر - میزان - ۱۳۸۰ ) جنگ ارتش امریکا و متحدانش در ناتو – از جمله انگلستان و فرانسه- تحت عنوان "عملیات عدالت پایدار" علیه امارت اسلامی طالبان شروع شد. از سوی دیگر حمله ناتو به طالبان مسیر را برای یورش نیروهای "ائتلاف شمال" هموار ساخت. با این حجم نیروی نظامی تمام دژهای دفاعی امارت طالبان از هم گسست و شیرازه حکومت درهم شکست و ۳۹ روز پس از شروع جنگ کابل همچون شهری بی دفاع تسلیم برهان‌الدین ربانی شد. خلاف سایر "رژیم چنج" ها فروپاشی امارت

طالبان با دخالت اصلی و مستقیم ناتو – از زمین و آسمان – و همکاری نیروهای بومی متشکل در "ائتلاف شمال" ( به طور مشخص مجاهدین) شکل بست. در واقع مجاهدین افغان برای پس گرفتن قدرت از متحد دیروز و دشمن آن روز خود (طالبان) به عنوان نیروهای نیابتی پادوی ناتو و نه حتا پیاده نظام وارد میدان شدند. امارت طالبان فرو ریخت و فصل بعدی داستان یعنی مذاکره برای تشکیل دولت جانشین شروع شد! این فصل داستان برای ما ایرانیان- به ویژه در حال حاضر – بسیار مهیج است! لطفا گوش کنید!

برای انجام فرایند انتقال قدرت از طالبان منهزم به "دیپلومات" های جدید افغان شهر بن المان در نظر گرفته شد و مقرر گردید با حضور گروه‌ها و افراد دارای پایگاه اجتماعی و بهرمند از نفوذ قومی و قبیله‌ای و ملی تجمعی برگزار شود. این تجمع در میانه آذ - قوس- ۱۳۸۰ یعنی تقریباً سه ماه بعد از واقعه ۱۱ سپتمبر و دو ماه بعد از شروع جنگ ناتو و کمتر از یک ماه پس از جمع شدن بساط امارت طالبان انجام شد. اجلاس بن که تحت عنوان «رد پای روشن» نامگذاری شده بود در غیاب طالبان و با مشارکت فعالانۀ نمایندگانی از چهار جریان "ائتلاف شمال" – متشکل از طیف وسیعی از مجاهدین افغان- و "تشکیلات پیشاور" به رهبری پیر سیداحمد گیلانی و "سازمان قبرس" تحت مسؤولیت همایون جریر و جمعی از هواداران ظاهرشاه (پادشاه سابق) موسوم به "جریان رم" شکل گرفت. پیشتر گفتیم که طالبان و حزب اسلامی حکمتیار – به عنوان طرف مغلوب و مغبون جنگ - از حضور در اجلاس باز مانده بودند. در جریان اجلاس بن اختلافاتی در خصوص نحوه توزیع قدرت به وجود آمد. یک سوی مهم این دعوا یونس قانونی بود که از قدرت و نفوذ بسیار زیادی در ائتلاف شمال بهره می برد. وی از طرف محمد جواد ظریف (سفیر ج اسلامی در مل متحد و نماینده حکومت در اجلاس) مجاب و شیرفهم شد. در جمع‌بندی نهایی دو فرد مورد اعتماد ناتو و غرب به منظور تصدی قدرت معرفی شدند: عبدالستار سیرت و حامد کرزی. سرانجام همای اقبال کسب قدرت و متعاقباً ثروت و خر پول شدن خود و اخوی و تمام قوم و خویش و قبیله روی شانه کرزی نشست! این داستان یادتان نرود تا به دو سه نکته دیگر اشاره کنم.

واقعه ۱۱ سپتمبر همزمان است با انتخاب دولت نئوکان بوش دوم. جنگ افغانستان و عراق به دستور مستقیم او و همکارانش از جمله دیک چنی (معاون اول رئیس جمهوری) دونالد رامسفلد و پل ولفوویتز و کاندولیزا رایس و سایر گنگسترهای جمهوری خواه شروع شد. طرح مشهور "مثالث شرارت" و قرار گرفتن ایران و سوریه و عراق بعد از افغانستان در سیل حمله امریکا از سوی همین گنگ برنامه ریزی شد. همزمان با بوش در ایران خاتمی دور دوم ریاست جمهوری خود را آغاز کرده بود. دولت او در ادامه خط و برنامه دولت و شخص رفسنجانی شدیداً به دنبال ادغام سرمایه‌داری ایران در سرمایه‌داری غرب بود و به همین سبب نیز از سرشاخ شدن با امریکا سخت می‌گریخت. سهل است به دنبال راهی برای کرنش بیشتر به امریکا و غرب بود. در نتیجه خاتمی و دولت و هواخواهانش نیمه شب ۱۱ سپتمبر و به محض صدور حمله از سوی خالد شیخ محمد (مغز متفکر عملیات) و حتا پیش از با خبر شدن بن لادن و ظواهری از اصابت دومین هواپیما و به محض فروریزی نخستین برج منتهن دست به کار شدند و ضمن روشن کردن شمع و عزاداری و استفاده از لاله‌ها و رژ و لاک ناخن و کراوات سیاه به همدردی با دولت امریکا و عزاداری پرداختند. ظاهراً خطر جنگ از سر ایران پریده بود. مضاف با این که همان زمان هم روشن بود که با وجود رئیس جمهور یاگی و گردنکشی همچون صدام حسین – که با سرعت تانک کویت را گرفته بود و جدی ترین تهدید برای امنیت اسرائیل به شمار می رفت – و با وجود قذافی و بشار اسد طرح موضوع "بعد از افغانستان نوبت ایران است" از سوی اپوزیسیون راست و "چپ" به شدت مضحک است.

## بعد از افغانستان نوبت ایران نبود!

با این حال نکته بسیار جالب و سخت مهم – که چه بسا بسیاری از مخاطبان این مقالات نشنیده‌اند – این است که همزمان با اجلاس بن، کنفرانس دیگری نیز در همان نزدیکی‌ها در حال برگزاری بود. با حضور کی؟ بله درست حدس زدید. با حضور "پرشور" اپوزیسیون راست و چپ ایران که گمان می‌زد به همت سخاوتمندانه جورج بوش پسر "بعد از افغانستان نوبت ایران است" پس باید هر چه زودتر "دولت در تبعید" تشکیل شود و پروسه انتقال قدرت از ج الف به دولت آینده را تسریع و تسهیل کند. شاید جناب حسین لاجوردی دموکرات جمهوریخواه – از مبتکران کنفرانس – بیشتر بتواند از جزئیات این جلسه ما را مطلع کند اما تا جایی که نویسنده می‌داند از جمع سوسیالیست‌های مدعو فقط یکی دو نفر در مخالفت با پروژه فوق بحث‌هایی را مطرح کرده‌اند که این قلم از نام و متن سخنان آنان به کل بی‌خبر است و چه خوب اگر این رفقاء و یا رفقای که احتمالاً در این کنفرانس شرکت داشته‌اند ما را نیز از جزئیات مباحث آن مطلع سازند.

به هر حال همزمانی اجلاس بن برای انتقال قدرت سیاسی از امارت منهزم طالبان به دولت حامد کرزی با کنفرانس "بعد از افغانستان نوبت ایران است" و تلاش اپوزیسیون وطنی برای تشکیل دولت در تبعید و عقب‌نماندن از قافله چندان اتفاقی نبود. ارتباط این دو جلسه برای من دانسته نیست اما بی‌شک کنفرانس وطنی‌ها در راستای سیاست "رژیم چنج" امپریالیسم امریکا پس از عروج بوش دوم و شروع جنگ دوم خلیج شکل گرفته بود. مستقل از این که مقام‌های ارشد کاخ سفید – از هر دو حزب – بارها به تأکید گفته‌اند که سیاست اصلی‌شان در تقابل با ج الف نه تغییر سیاسی بلکه اصلاح رفتارهای منطقه‌ای و مهار برنامه‌های اتمی و راکتی آن در راستای حفظ امنیت اسرائیل و متحدان شان است و بیش از براندازی به دنبال یک ج الف ضعیف و قدرت درجه دو منطقه‌ای می‌گردند اما اپوزیسیون راست و بخشی از "چپ" رژیم چنجی همواره با نگاه ملت‌مسانه از امریکا و غرب خواسته است بالاخره کاری بکنند دیگر! جنبش سبز که مهم‌ترین شکست پروژه ادغام در سرمایه‌داری غرب و حذف قوی‌ترین جناح اصلاح‌طلبان از قدرت بود آن‌قدر تاب نیاورد تا این مطالبه را با شعار "اوباما! اوباما! یا با اونا یا با ما" و شعارهایی علیه مردم تحت ستم غزه و لبنان و سوریه در خیابان مطرح نکند. غافل از این که اوباما و وزیر خارجه‌اش برای رام کردن سرکشی‌های تهران پروژه برجام را با تشدید تحریم‌ها پی می‌گرفتند! خلاف تصور ساده‌لوحانه بخش وسیعی از چپ، بورژوازی ایران فارغ از جناح اصلاح طلب یا اصولگرا و معتدل خود با حفظ جاه طلبی‌های منطقه‌ای اش همواره در جست‌وجوی راهی "آبرومندانه" برای ادغام در سرمایه‌داری غرب بوده است. خوش‌بینی محض است که "برجام" را ابتکار عمل حسن روحانی شیفته انگلستان یا مهارت جواد ظریف ضد روس عاشق "یونایتد استیتس اند امریکا" بدانیم. همه می‌دانند که مذاکرات مقدماتی برجام و چانه زنی با امریکا در زمان دولت احمدی نژاد به واسطه شخص علی اکبر صالحی و اطلاع و مجوز شخص اول نظام با میانجیگری سلطان پیشین عمان و طرف امریکائی (همین جناب بلینکن/ وزیر خارجه ج بایدن) آغاز شده بود و دولت روحانی با تخصص مدیران تکنوکرات خود فقط چرخ‌های زنگ زده مذاکرات را با استفاده از تجربه گپ زدن با جک استراو روغن‌کاری کرد. تصویب ده دقیقه‌ای برجام در مجلس اصولگرا با تأکید شخص علی لاریجانی به روشنی سیاست تمایل به غرب را در هر دو جناح حاکمیت نشان می‌دهد. هم رئیسی و هم عبداللهیان – با وجود محدودیت اختیارات خود در این زمینه – برای تصویب برجام با حفظ برنامه‌های جاه طلبانه حاکمیت پرپر می‌زنند. منتها..... کمی به حاشیه رفتیم!

از لابی اجلاس بن با تباری و وساطت همه قدرت‌های جهانی – از روسیه و چین و هند و ایران گرفته تا امریکا و اروپا – حامد کرزی به افغانستان برگشت تا پایه‌های یکی از فاسدترین دولت‌های تاریخ معاصر را بنا نهد. در همان سال

نخست اشغال افغانستان کل جنبش و تشکیلات طالبان زیر ضرب بمباران‌های وحشتناک ناتو درب و داغون شده بود و مزاحمت چندان داخلی برای استقرار ارتش و پولیس جدید ناتو ساخته افغانستان در میان نبود. مضاف به این که کرزی نتیجه توافق نخبگان بورژوازی افغان و جنگ‌سالاران ارشد و زمین‌داران بزرگ و سران قبایل و اقوام پشتون و هزاره و همکاری نسبی رهبران مذاهب شیعه و سنی هم بود. کرزی در شرایطی قدرت سیاسی را تحویل گرفت که به "اهتمام" جنگنده‌ها و توپ و تانک‌های ناتو و سربازان "ائتلاف شمال" امارت اسلامی طالبان کاملاً مضمحل شده و میدان قدرت سیاسی خالی از هر گزینه و آلترناتیوی بود. از سوی دیگر افراد و گروه‌های مشارکت کننده در اجلاس بن و سپس دولت کرزی هر کدام بخشی وسیعی از مردم قبایل و طوایف و شهرها و روستاها را نمایندگی می کردند. کمک‌های مالی و نظامی و امنیتی امریکا و ناتو و "جامعه جهانی" نیز به افغانستان سرازیر شده بود. اما اجلاس "رژیم چنج" اپوزیسیون مفلوک وطنی و طرفداران تر "بعد از افغانستان نوبت ایران است" – همان کسانی که به دنبال جنگ داخلی سوریه عربده کشیدند: "بعد از اسد نوبت ایران است" – مطلقاً و از بیخ و بن فاقد "امتيازات رژیم چنج" در افغانستان بود و فقط به دستان "مبارک" جناب بوش دوم دل بسته بود.

### گنگ‌های پرپر زده پسا ترمپ!

برای مدت ۱۶ سال (۸ سال بوش و ۸ سال اوباما) این اپوزیسیون ورشکسته زهوار در رفته به محاق خزید تا این که سر و کله یکی از شرورترین و لومپن‌ترین و نژادپرست‌ترین و سکسیست‌ترین "سیاستمداران" امریکائی در کاخ سفید پیدا شد. او که پیشتر نیز با وعده "پاره کردن برجام" وارد میدان رقابت‌های انتخاباتی شده بود مدت کوتاهی پس از راه یافتن به کاخ سفید هم برجام را پاره کرد و هم جنرال اول و سیاستمدار دوم ج الف را به دام انداخت و هم شدیدترین تحریم‌های حداکثری را وضع کرد و هم به شیوخ مرتجع عرب فرصت داد تا به دستبوسی نتانیاهو بروند و به عبارت دیگر اسرائیل را از طریق بحرین و امارات همسایه مرزی ج الف کرد. با این حال تا کنون جز شلیک شصت هفتاد راکت کروز – آنهم با اطلاع قبلی دولت عراق- به بیابان‌های عین الاسد هیچ خبری از "انتقام سخت" نشده است. حتا زمانی هم که جاسوس‌ها و تروریست‌های موساد اسناد محرمانه هسته‌ای را بار کامیون کردند و احتمالاً به باکو فرستادند و متعاقب خط و نشان‌های نتانیاهو نفر اول هسته‌ای ج الف را به طرز نامعلومی زدند باز هم خبری از "انتقام سخت" نشد. توجه کنید منظور من از طرح مباحث فوق به طور قطع این نیست که به ذهن مخاطب متبادر شود نویسنده دلش برای جنگ و "انتقام سخت" لک زده است. مطلقاً چنین نیست. دود جنگ در درجه اول به چشم طبقه کارگر و مردم زحمتکش می‌رود. حتا با وجودی که از قبل تصویب و توافق برجام اول ده شاهی هم به جیب کارگران و زحمتکشان نرفت باز هم نویسنده خلاف افراد جنگ طلب کمپ ننوکان‌ها و صهیونیست‌ها و سلطنت طلبان و فرسگردی‌ها- ابداً طرفدار یا مخالف "آتش زدن برجام" (تهدید ج الف در قبال پاره کردن برجام از سوی امریکا) نبوده. مضاف به این که پیشنهادات بی‌شرمانه‌ای همچون "اعلام منطقه پرواز ممنوع" – بعد از شلیک به هواپیمای اوکراینی و آن فاجعه دردناک انسانی - بر فراز آسمان ایران واقعاً رسوائی بزرگی بود که لابد به خاطر عدم تعادل روحی روانی یک پدر و همسر داغیده مقیم تورنتو نادیده گرفته شد و کسی به عمق پلشت چنان پیشنهادی نیندیشید. می‌خواهم بگویم که رویاهای مسموم اپوزیسیون راست ایرانی که فکر می‌کرد با امضای دونالد ترمپ و مایک پمپئو و جان بولتون تحقق پذیر تواند بود همه پوچ از آب در آمدند. به این ترتیب رسالت تمام تشکل‌های کاغذی که در دوران ترمپ – پمپئو مانند قارچ از امریکا و اروپا سبز شدند با فضااحت به پایان رسید. "شورای ملی ایرانیان" بایگانی شد. "ققنوس" بخار شد. "فرشگرد" زیر فرش رفت. "شورای مدیریت گذار" به ابتدای گذار نرسیده گذارش به گورستان وسائل اسقاطی افتاد. طرح‌های

رضا پهلوی با وجود پروپاگاندا دیوانه وار رسانه اصلی پیش از مطرح شدن سوخت. همه این حوادث مهم بعد از دی ج جدی- ۹۶ و آبان - عقرب- ۹۸ رخ داد و حالا اما بعد از خیزش جویندگان شادی بار دیگر زامبی‌های عرصه عسرت سیاست ایران سرکشیده‌اند و برای دریدن مردم مجروح به اینسو و آنسو سرک می‌کشند و وعده "دولت در تبعید تکثرگرا" می‌دهند. دولت در تبعید حامد کرزی با تمام شرایط منحصر به فرد از بغل جرثومه فاسدی به نام اشرف غنی به دامن طالبان برگشت و اینک....

### دولت در تبعید به اعتبار کدام سوژه تاریخی؟

گذشته از ترم فرانکفورتی "شدت همبستگی" که خود را در قالب "همه با هم" و "اتحاد اپوزیسیون داخل و خارج" به نمایش می‌گذارد، واقعیت این است که در ارزیابی طبقاتی از پدیده‌های سیاسی مولفه‌ای به نام "داخل و خارج" نداریم. مضاف به این که روند پیشرفت و انکشاف سرمایه‌داری ایران به ویژه طی چهار دهه گذشته به گونه‌ای بوده است که بیشترین و عمیق‌ترین گسل طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی ایجاد شده. این شکاف فقط از طریق برخورد آشتی ناپذیر و تسویه حساب طبقاتی میان چپ و راست جامعه (کارگر-سرمایه‌دار) حل و فصل خواهد شد. حتا فکر قدم زدن با راست ابلهانه است چه رسد به ائتلاف یا وحدت موقت. از همین منظر تأکید بر چند نکته حائز اهمیت است:

**اولین نکته مهم:** پیروزی خیزش جویندگان شادی در گرو کنار زدن قاطع همه ظرفیت‌ها و منافع جریان‌ها و افراد و سازمان‌ها و دولت‌هایی است که لایه‌لای لایه‌های تو در تو کمپین عمیقاً ارتجاعی "خیزش جهانی ایرانیان علیه جمهوری اسلامی" جمع شده‌اند. طی بیست سال گذشته این "خیزش [جانی] جهانی" یک بار در افغانستان و عراق و بار دیگر در لیبیا و سوریه و یمن هستی مردم زحمتکش را به تباهی کشیده است و اکنون نیز خود را در قالب حمایت بی قید و شرط "جامعه جهانی" از دولت اوکراین لخت و عور کرده است. این "جهانیان" چنان که جناب بورل (وزیر خارجه اتحادیه اروپا) گفت چیزی جز "جهانی با مرکزیت باغ اروپا و جنگل‌های پر از جانور پیرامون (آسیا و افریقا و روسیه و چین و امریکای لاتین) نیست!" تا کنون اعترافی از این روشن‌تر در خصوص تعریف جهان و اروپا شنیده نشده است. انگار ناتو و بورل هنوز در عصر کولونیالیسم دست و پا می‌زنند. در تعریف آقای ژوزف بورل بی تردید بچه‌های گرسنه و سنگ به دست اسلامشهر و نازی آباد تهران و قطارچیان سندانج در شمار همان اهالی جنگل هستند! این "خیزش جهانی" البته اعضا و حامیان و لیبرهای طبقه متوسطی فراوانی هم دارد که از آمستردام تا تورنتو و برلین پرچم به دست با ندای "ای ایران! ای مرز پرگهر...." با یا بدون بلیت VIP حاضر به "جانفشانی" در یک "ویک اند" خوش آب و هوای پائیزی المان می‌شوند و با "بک گراند شاهزاده رضا پهلوی" برنامه "لایو" پخش می‌کنند و با شنیدن یک شعار رادیکال از صندلی گزارشگر تلویزیون به منبر مبصر گستاخ و چشم سفیدی می‌جهند تا "کریه اکنون صفتی ابتر/ شاملو" باشد. "خیزش جهانی ایرانیان...." برای من شعار "ایران برای ایرانیان" امنیتی‌های جبهه مشارکت را تداعی می‌کند. این اصل داستان بود اما بعد:

**الف.** همه افراد شریف و تشکل‌های ترقی‌خواهی که چشم به دخالت دولت‌های خارجی ندوخته‌اند، از امریکا و ناتو تقاضای "منطقه پرواز ممنوع" نکرده‌اند، راه و بی راه به دستبوسی بوش و ترمپ - پمپئو و جان بولتون و جولیان و مک کین نرفته‌اند و از عکس یادگاری با این اشرار برای خود "اعتبار" قلابی نخریده‌اند و در کنفرانس‌های "جهانی" کراوات ایاد علوی و نوری مالکی و پاتول مام جلال و فواد معصوم و مسعود بارزانی و ملاختیار و ردای حامد کرزی و اشرف غنی نهوشیده‌اند و مانند جهادی‌ها و طالبان سر در آخور شیوخ حاشیه خلیج و بن سلمان نکرده‌اند و از توبره نایاک و مرکز والنبرگ و گروه ساسکس و NED و کتابخانه پرزیدنت بوش و پهلوی و خاندان جهانشاهی

نخورده‌اند و در "دولت موقت همه با من" استحاله نشده‌اند و همچون تک یاخته‌ها به گذشته‌های باستانی و "تمدن بزرگ" و کوروش و "پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان" چشم ندوخته‌اند و.... بخشی از این اپوزیسیون سیاسی هستند. مستقل از این که کجای جهان زندگی می‌کنند. علاوه بر اینها تا جایی که به سوسیالیست‌ها و پیشتازان جنبش کارگری مربوط می‌شود مسأله بسادگی این است که استفاده از ظرفیت و امکانات مالی و مدیانی و... رفقای سوسیالیست خارج از کشور یک سنت انقلابی و امتیاز مثبت و فرصت مناسب برای انکشاف مبارزه طبقاتی است. کمالین که شکستن تابوی هواداری فلان کارگر از بهمان سازمان و حزب سیاسی سوسیالیست یک وظیفه است. همه می‌دانند که اکثریت مطلق سوسیالیست‌های تبعیدی کارگر هستند و با رنج و تلاش فردی امرار معاش می‌کنند. در نتیجه کمک‌های این رفقاء در راستای یک مسؤولیت انترناسیونالیستی تلقی می‌شود و نباید قطع این ارتباط را به عنوان استقلال جنبش تبلیغ کرد و برای آن اعتبار خرید. بله استقلال جنبش کارگری از نهادهای امپریالیستی و جریان‌های راست و رژیم چنجی یک اصل عدول ناپذیر است.

**ب.** اختلاف عمیقاً آشتی ناپذیر دو قطب چپ و راست سیاست ایران فقط بر سر شکل حکمرانی (جمهوری/سلطنتی/ولائی/پارلمانی/دموکراتیک/شورائی/...) نیست. محور اصلی این تضاد روی کاکل بازار و استثمار و خرید و فروش نیروی کار و سود و مالکیت و به طور مشخص شیوه روابط اجتماعی تولید می‌چرخد. بر پایه محورهای گفته شده کل نظام حاکم با تمام جناح‌هایش در جناح راست سیاست ایران قرار می‌گیرند و تفاوت‌شان مثلاً با جریان‌های پادشاهی خواه و مجاهد خلق و سکولار و آتنیست و ناسیونالیست و جمهوری‌خواه مدافع بازار آزاد فقط در نوع و شکل حکمرانی و برخی سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی است. سیاست‌هایی که تغییر آنها تفاوتی در اندازه نان و میزان استثمار نیروی کار و صورتمندی آزادی‌های اجتماعی کارگران و زحمتکش‌شان ایجاد نخواهد کرد! نکته دیگر این که تقریباً هیچ جریانی از جناح راست سیاست ایران – اعم از خارج و داخل – را نمی‌شناسیم که به نوعی نگاهش معطوف مراکز و دولت‌های بورژوائی غرب نباشد. یکی برای پمپو نامه "فدایت شوم لطفاً ایران را بمباران کنید" نوشته و فلانی برای نهاد حقوق بشر کرشمه رفته و بهمانی از موضع قاضی شارع نوبل پس از "قرن‌ها" تبلیغ مبارزه "مسالمت آمیز و مدنی" ناگهان به یاد آورده که نه باباجان! در حقوق بین‌الملل تبصره‌ای تحت عنوان "دفاع مشروع" نیز گنجانده شده و تاکتیک "راکت جواب راکت" توجیه قانونی و حقوق بشری و شرعی و عرفی دارد! از جمله بهانه‌های متعدد حکومت ایران برای توجیه سرکوب معترضان انتساب آنان به امریکا و سازمان‌ها و افراد پروامریکائی فوق است. مستقل از این که صحت فرضی چنین مدعائی به معنای ضعف دستگاه‌های فراوان امنیتی حکومت است که ظرف چهار و سه سال گذشته بیست و چهار ساعت و سه شیفت – به قول بیهقی- "انگشت به در کرده و قرمطی جسته‌اند" و مستقل از این که اگر یک سازمان و یا "خانم تبلت به دست" با عقل متوسط رو به پائین سیاسی از این درجه قدرت برخوردار باشند که حکومت حامی بشار اسد و سازنده حزب‌الله و حشد الشعبی و فاطمیون و غیره را در صد و چند شهر به نبرد فراخوانند و تا بن استخوان خسته و فرسوده کنند باید در تمام ادعاهای قدرقدرتی حاکمیت تردید کرد. مدعای تحریک و سازماندهی مردم از سوی یک خانم میان‌سال خبرنگار خودشیفته کارمند رسمی و تمام وقت تلویزیون امریکا نه فقط توهین به شعور و آگاهی مردم کارگر و زحمتکش ایران است بلکه موید ضعف عمیق حکومت نیز هست. از سوی دیگر خبرنگار مشابهی که به بهانه پخش زنده برنامه زنده تلویزیونی به انبوه جمعیت تظاهر کننده در یک فضای نسبتاً آزاد فرمان خاموشی می‌دهد تا منحصراً صحبت‌های او با "تحلیل‌گران" سطحی و بسته‌بندی شده پخش شود چگونه می‌تواند حتا همین شعار اوجالانی "زن/زندگی/آزادی" را نمایندگی کند؟ خبرنگاری که برای دستشویی رفتن محتاج دو مأمور محافظ FBI است و دریافتی ماهانه‌اش از نهادهای امپریالیستی با حقوق یک سال نخست وزیر هالاند برابری می‌کند

چگونه می‌تواند نماینده جنبشی باشد که به انگیزه و بهانه به خاک افتادن دختری کورد شکل بسته است اما در واقع به جست و جوی نان و کار و زندگی مرفه است؟

خانم‌های خبرنگار رسانه اصلی!

لطفا شکوه مبارزه سیاسی زحمتکشان را به لجن نکشید! پرچم این مبارزه خونین در همان کوردستانی که برای شما سوژه نان و آبداری شده برای سال‌های طولانی در دستان گرم زنان برجسته‌ای همچون مستوره شهسواری و شهین با وفا و خواهران (تسرین و شهلا) کعبی و آمنه پرستار و زهره اعظمی بوده است. ما هنوز زنده‌ایم و تصاویر سیاه و سفید این عزیزان نیز هنوز در آلبوم‌های خانوادگی مان می‌درخشد. سوگمندان به سبب ضعف و تشنگی چپ سوسیالیست این پرچم در دستان زنانی به ابتذال کشیده شده است که در بهترین و مناسب‌ترین قیاس اجتماعی در حد ایوانا شوگر و ویکتوریا زدروک و الکساندرا شوچنکووی اوکراینی هم نیستند چه رسد به امثال آنا هاتسل! با هوده است که به دلیل پیدایش ناگهانی و نزول از آسمان رهبران "محبوب" و جدید و یک شبه رفقای نسبت به "شازده خور" شدن نتایج خیزش و اوکراینیزاسیون جنبش و کشور هشدار داده‌اند! آخر رهبران بچه‌های اعماق جیحون و خوش و قصردشت و آریانا و نازی آباد و جوادیه و نواب و تیردوقولو را چه به "فعالان مدنی" خرده بورژوازی دل- بسته به بمباران ناتو؟

**پ.** دور می‌دانم جز فلان سازمان پروامپریالیستی، دیگر افراد و تشکل‌های سیاسی خارج از کشور مدعی سازماندهی خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ و خیزش جاری باشند. این امر نه به خاطر جلوگیری از سواستفاده حکومت بلکه از یک واقعیت ملموس ریشه می‌گیرد. حتا رضا پهلوی – که با چند شعار کم رفق و مشکوک "رضا شاه روحت شاد" – به وجد آمده و از سوی رسانه برتر باد شده بود در آخرین کنفرانس خبری‌اش ظاهراً به این نتیجه رسید که بی‌خیال قدرت سیاسی شود. اگر نیرنگی در کار نباشد! نمی‌دانم. ای بسا "روح پدر بزرگ" جناب پهلوی بر خلوت ایشان نازل شده و از "ناشاد" بودن خود شکوه سر داده است! شاید! به هر حال در سه خیزش مهم گذشته آنچه که به "ضعف رهبری" مشهور شده نادیده گرفتن نقش فعالان و پیشتازان علنی و مخفی کارگر و معلم و بازنشسته در امر سازماندهی بوده است. در مقابل و اخیراً کمپین عمیقاً ارتجاعی "خیزش جهانی ایرانیان علیه جمهوری اسلامی" کوشیده است تا ضمن بادکردن فلان "فعال مدنی" و "بهمان پژوهشگر تاریخ" به اندازه یک دوجین رهبر و رئیس جمهوری و نخست وزیر و... بتراشد.

با اینهمه هیچ حزب و سازمان و فرد مقیم و مستقر در خارج از کشور از چنان پایگاه اجتماعی و نفوذ توده‌ای در داخل برخوردار نیست که توانسته باشد خیزش جاری را کلید بزند و به پیش رهبری کند. از طیف‌های موج سوار راست که بگذریم مسأله بسادگی این است که چپ سوسیالیست متشکل و منفرد خارج از کشور اگر بپذیرد که سوژه تاریخی و انقلابی تغییر رادیکال (طبقه کارگر) در داخل کار و فعالیت می‌کند آنگاه گام نخست را در راه تحقق آرمان‌های سوسیالیستی برداشته است. اما راست خارج از کشور که بعد از "اکسپایر" شدن رضا پهلوی می‌رود که از آمستردام تا تورنتو چند زلینسکی بسازد خیالش راحت باشد که امکان "رژیم چنج" و شانس موفقیت پروژه "دولت انتقالی تکرگرا" در ساحت سیاسی ایران صفر است. با چیزی کمتر از صفر موافقید؟ این تصور – که از مانوئل کاستلز آمده و نگارنده زمانی مدافع آن بود- که تصویر رهبران کاغذی و بادکنکی را فقط در تلویزیون و رسانه می‌بیند و از بادکردن راست‌ها در فلان مدیای پربیننده دندان قروچه می‌کند و عصبی است مبنای نظری و عملی درست و حسابی ندارد. موتور محرکه هر انقلابی طبقه انقلابی متشکل و متحزب است. با مقاله و کتاب و تلویزیون نمی‌شود انقلاب کرد! جنبش‌ها بر



پایه طبقه شکل دهنده و اهداف و جهت‌گیری‌های و ستراتیژی سیاسی‌شان دست به کتاب و مقاله و مدیا می‌برند و سخن می‌گویند نه به عکس!

### بعد از تحریر

۱. زمانی ایران را با نفت و چلوکباب و دروغ می‌شناختند. اکنون آن روایت شامل حال فلان رسانه شده است.

پول نفت بن سلمان. دو پرس چلوکباب در هر وعده به عنوان حقوق و مزایا. و دروغ!

۲. اگر قرار باشد تحولات عمیق و ساختاری و مترقی سیاسی در ایران از طریق یک انقلاب اجتماعی انجام شود

می‌توان امیدوار بود که نه "دولت موقت تکثرگرایی" رضا پهلوی - که مرتب خود را هیچ کاره می‌خواند اما

مانند همه کاره‌ها قصد تشکیل دولت در تبعید دارد! و دفترش پر شده از طرح‌های شکست خورده - و نه

جریان‌های ملی اسلامی و نه "شورای [قلابی] مدیریت گذار" و نه هم پیاله‌های امثال اروین کاتلر

(صهیونیست کانادایی) و استفان هارپر دست راستی شائسی برای کسب قدرت نخواهند داشت.

۳. در مورد نتایج احتمالی و ضرورت "متحد شدن" چپ متشکل و منفرد خارج از کشور به منظور ایجاد یک

آلترناتیو در مقابل ارتجاع و جلوگیری از "شازده خور" و "راست‌خور" شدن انقلاب آینده ایران در فرصتی

دیگر سخن خواهم گفت. اما همین‌قدر بگویم و بگذارم و بگذرم که اگر شاخه‌های مختلف این چپ خواهان

اتحاد در داخل کشور مابه ازای واقعی و مادی در میان طبقه کارگر و به ویژه پیشتازان جنبش کارگری و

معلمان و بازنشستگان و سایر جنبش‌ها نداشته باشد چنان وحدتی در نهایت به حجم کمی اکسیون‌های خارج از

کشور خواهد افزود که اگرچه مهم است اما تغییرات محسوسی در روند مبارزه جاری کارگران و زحمتکشان

به وجود نخواهد آورد. چپ سوسیالیست و انقلابی و متشکل و منفرد در تبعید اگر بخواهد روی مواضع

سوسیالیستی و انقلابی خود پای فشارد تا آینده‌ای قابل پیش بینی نخواهد توانست حتا کاریکاتوری از اکسیون

برلین راه بیندازد.

۴. و بگذارید این مشاهده را هم اضافه کنم تا مطلب بعدی. برای امثال من که به طور فعالانه در انقلاب بهمن

مشارکت داشته‌ایم و زده‌ایم و خورده‌ایم و دوران سخت حکومت نظامی را با تن و جان مان لمس کرده‌ایم شاید

حوادث روزهای گذشته و وقایع اتفاقیه جنبش‌های پیشین چندان شگفت‌ناک نباشد. اما برآستی اینگونه نیست.

هرچند فلم‌های کوتاه برخورد خشن پولیس با معترضان تا حد امکان پخش می‌شود و همه می‌بینند اما برای پی

بردن به عمق خشونت و نفرتی که پولیس از مردم معترض دارد مشاهده فلم مطلقاً کافی نیست. من خود از

نزدیک شاهد این خشونت لجام گسیخته هستم. شب پیش (پنج‌شنبه/ ۵ آبان) حدود ساعت ده و نیم شب پیاده و

تنها از چهار راهی می‌گذشتم که نه خبری از شعار بود و نه نشانی از مردم معترض و "اغتشاشگر"! با اینهمه

کنار چهار راه در حدود بیست نفر از نیروهای ویژه و لباس شخصی مجهز به تمام امکانات پیشرفته

ضدشورش از خودروهای زرهی و موتور و شاتگان گرفته تا شوکر و اسپری و... به شکل آرایش جنگی و

آماده باش ایستاده بودند و هر اتومبیلی که بوق ممتد می‌زد سه نوجوان یورش می‌بردند و پلاک آن را فاتحانه

می‌کنند. چند لحظه ایستادم تا شخص فرمانده‌شان را ببینم. بعد نزدیک شدم و متعاقب سلام، خیلی محترمانه

پرسیدم "ببخشید جناب! شما این مردم به تنگ آمده را به شکل چه موجود خطرناک و درنده ای می‌بینید که

اینگونه حمله می‌کنید؟ گرگ؟ گراز؟..." و قصد داشتم ببرسم "تا کنون حتا یک گلوله به سوی ارتش اسرائیل

شلیک کرده ای" که جناب فرمانده بدون این که جواب سلام من را بدهد با آرنج چنان به سینه‌ام کوبید که برای



چند لحظه نفس‌ام بند آمد و هنوز تنفس برایم دشوار است. بله! اینجا نفرت حاکم است و شکافی پر نشدنی. نفرت پولیس از مردم و تنفر مردم زحمتکش از پولیس.

"از دور عابری/ با سوزناک زمزمه‌ای گرم ناله بود/ هرکو نکاشت مهر و زشادی گلی نجید/ در رهگذار باد نگهبان لاله بود....." حمید مصدق! این جماعت اما خلاف پندار دوست شاعرم زنده یاد ح. مصدق نه مهری کاشته‌اند و نه از شادی گلی چیده‌اند. لبخند را بر لبان شاد ما جراحی کرده‌اند و آنجا که قدم نهاده‌اند گیاه از رستن باز مانده است. (نقل به مضمون احمد شاملو)

اگر مجالی بود در ادامه و بخش بعدی به شبیه سازی‌های ناشیانه کنفرانس گوآدالوپ و تلاش‌های مذبوحانه راست می‌پردازم.

جمعه ۶ آبان ۱۴۰۱ / ۲۸ اکتوبر